



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت سیصد و هشتاد و سوم





خانم مهردادخت از چالوس



به نام خدا و سلام بر همه شما بزرگواران.

حزم آن باشد که ظن بد ببری
تا گریزی و شوی از بد، ببری

حزم، سوالظن گفته‌ست آن رسول
هر قدم را دام میدان ای فضول

روی صحرا هست هموار و فراخ
هر قدم دامی است، کم ران اوستاخ
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۶۷-۲۶۹

حزم یا تأمل کردن در مورد خواسته‌های من‌ذهنی و افکارش لازمهٔ زندگی است. باید هر لحظه ناظر افکارمان باشیم و سوءالظن داشته باشیم تا به دام افکاری که به ظاهر چرب و شیرین می‌آیند نیفتیم و آن‌چه ما را وسوسه می‌کند از آن به دور باشیم. چون این صحرای ذهن بسیار صاف و هموار است و به راحتی می‌توانیم با سلسله افکار در این صحرا بتازیم. پس هر لحظه که در این ذهن قدم بر می‌داریم یک دام می‌تواند برایمان باشد، باید مراقب باشیم تا عدل خدا را به درستی ببینیم و اینکه چطور جفالقلم بهترین‌ها را در صورت داشتن حزم و دوراندیشی برای ما رقم می‌زند.

دم‌به‌دم چون تو مراقب می‌شوی

داد بینی و داور ای غوی

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳

-غوی: گمراه

فعل توست این غصه‌های دم‌به‌دم
این بُود معنی قد جفَّ الْقَلَمُ
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

حال در مورد چه افکاری باید سوءالظن داشته باشیم؟

۱) افکاری که صفات آن چهار پرنده را در ما زیاد می‌کند، مثلاً حرص و آز که نماد بط یا مرغابی در ماست، شهوت که نماد خروسیت ماست، جلوه‌گری و خودنمایی و مقام پرستی که نماد طاووسیت ماست و یا یک آرزوی همانیده که در آینده آن را جستجو می‌کنیم و آن نماد زاغ بودن ماست.

- (۲) افکاری که ما را مرتب به شک و تردید می‌اندازند، این کار را بکنم یا نکنم.
- (۳) افکاری که ما را به دردها از قبیل حسادت، کینه، رنجش، انتقام، مقایسه، خشم، دعوا کردن با اطرافیان و غیره می‌کشاند.
- (۴) افکاری که اختیار، قدرت و اراده را از ما می‌گیرند، ما را ناتوان و بی‌اراده جلوه می‌دهند که تو نمی‌توانی به اهدافت برسی.
- (۵) افکاری که ما را به قضاوت در مورد اتفاق لحظه و نادیده گرفتن قضاوت خدا از طریق کن‌فکانش وامی‌دارند، یا افکاری که ما چه در ذهن و چه زبانی کسی یا چیزی را خوب و بد می‌کنیم.
- (۶) افکاری که ما را به گذشته می‌برند و دردهای گذشته را بالا می‌آورند تا قصه زندگی درست کنیم و پیش دیگران یا خدا ناله و شکایت کنیم.
- (۷) افکاری که به صورت یک آرزوی همانیده ما را مرتب به آینده می‌کشاند و در آن گم می‌کنند.

۸) افکاری که اضطراب، استرس و ترس را در ما عمیق تر می کنند، و سایر افکار که هر وقت به ذهن ما هجوم آوردند، باید صبر و تامل کرد و بعد عمل نمود.

نه تنها این افکار ما را به دام می اندازند، بلکه یک سری افکار هستند که با سبب سازی سروکار دارند و فکر می کنیم اگر فلان کار را انجام دهیم، به فلان چیز یا هدف یا حتی منظور خدا که زنده شدن ما به اوست می رسیم. البته در دنیای مادی این فکرها و سبب سازی ها ممکن است به نتیجه برسند، اما گاهی خداوند خرق عادت و سنت می کند، یعنی آن اسباب و علل را درهم می شکند و می بینیم که در ضمن تلاش و کوشش، کارهای ما خوب پیش نمی روند.

این خرق عادت یا پاره کردن عادت ها و سبب ها برای بیداری ماست که خواست و اراده مسبب را در هر کاری بینیم و از طریق فضاگشایی و حزم و تامل سبب سازی ذهنی خود را بینیم و نگوییم که در اداره امور، خداوند کارهای نیست، این ما هستیم که با من ذهنی خود کارها را پیش می بریم.

در این صورت قدرت مطلق خداوند سببها را می‌درد. اما یک نکته اینجا مهم است که نباید کل سببها را کاملاً کنار گذاشت یا از آنها بیرون پرید. هرچند این سببها وسیله‌ای برای رساندن مرید به مراد هستند، ولی باید با دید عدم نگرینست و مسبب اصلی یا خداوند را دید و کار را به او سپرد تا خودش به ما کمک کند تا به مراد برسیم نه اینکه فقط با عقل من ذهنی با علت و معلول کار کنیم. چون این علت و معلول ظاهری مانع و حجابی بر دیدن تجلیات خداست.

سنتی بنهاد و اسباب و طُرق
طالبان را زیر این اُزرق تُتُق
-تتق: پرده
-ازرق: کبود

بیشتر احوال بر سنت رود
گاه قدرت، خارقِ سنت شود

سنت و عادت نهاده با مزه
باز، کرده خرق عادت معجزه

بی سبب گر عز به ما موصول نیست
قدرت از عزل سبب معزول نیست

ای گرفتار سبب بیرون میر
لیک عزل آن مسبب ظن مبر

هرچه خواهد آن مسبب آورد
قدرت مطلق سببها بردرد

لیک اغلب بر سبب راند نفاذ
تا بداند طالبی جستن مراد

چون سبب نبود، چه ره جوید مرید
پس سبب در راه می باید پدید

این سببها بر نظرها پردههاست
که نه هر دیدار، صنّعش را سزااست

دیده‌ای باید سبب سوراخ کن
تا حُجُب را برگند از بیخ و بن

تا مسبب بیند اندر لامکان
هرزه داند جهد و اکساب و دکان

از مسبب می‌رسد هر خیر و شر
نیست اسباب و وسایط ای پدر

جز خیالی منعقد بر شاهراه
تا بماند دور غفلت چندگاه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۵۴۳-۱۵۵۵

تو ز طفلی چون سبب‌ها دیده‌ای
در سبب، از جهل بر چفسیده‌ای
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۳

پس یک من‌ذهنی مسبب را از یاد می‌برد و معتقد هست خودش با اراده و عقل خود کارها را اداره می‌کند و این دید غلط هست. البته نباید خیلی هم خود را سرزنش کند، زیرا این سبب‌سازی را از طفولیت یاد گرفته است و فکر می‌کند که زنده شدن او به خدا هم از طریق سبب‌ها صورت می‌گیرد. مثلاً اگر فقط عبادت کنم یا مسجد یا مدرسه ای بسازم قرین خدا می‌شوم. این ذهن است که این طوری سبب می‌سازد در حالی که خدا با جذب و عنایت خود در زنده شدن هر شخصی به خود این کار را ممکن می‌سازد. کار ما مسئولیت‌پذیری و قرین شدن با بزرگانی چون مولانای جان و کار کردن روی خوی خود است تا بیشتر از این در ذهن و افکار چون گردوی پوسیده آن نمایم.

حال ما در چه کارهایی سبب‌سازی می‌کنیم؟

(۱) اگر فقط اشعار مولانای جان را بخوانیم یا گوش دهیم سبب می‌شود در معنویت پیشرفت کنیم. فقط خواندن یا شنیدن این اشعار بدون ناظر شدن بر اعمال و ذهن، این یک سبب‌سازی اشتباه است.

(۲) اگر نماز بخوانیم و روزه بگیریم و انفاق مادی کنیم، سبب می‌شود قرین خدا شویم اما هیچ پرهیزی در طول روز نداریم.

(۳) اگر فلانی این حرف را زد منظورش من بودم و این حرف سبب شد که در جمع خرد و کوچک شوم. (همان ریخته شدن آبروی مصنوعی).

۴) اگر دردی در بدن داریم مثل سردرد می‌گوییم، به‌خاطر خوب نخواستن یا دلایل دیگر است و آگاه نیستیم که دل مادی داریم و لحظات را درست سپری نکردیم و از انرژی زننده‌کننده خدا که مثل نور خورشید هر لحظه تابان هست خود را بی‌بهره کرده‌ایم.

۵) اگر در حال آشپزی دستمان به ظرف داغی می‌خورد و می‌سوزد، می‌گوییم این ظرف دستم را سوزاند و نمی‌اندیشیم که در لحظه نبودیم یعنی به چیزی در گذشته یا آینده فکر می‌کردیم و یا داشتیم در ذهن کسی یا چیزی را قضاوت می‌کردیم. به‌هر حال در لحظه نبودیم و از انرژی و خرد خدا به‌دور بودیم. بنابراین ما هر لحظه سبب‌سازی ذهنی می‌کنیم. یا حتی موفقیت‌های زندگی را هم از خود می‌دانیم و مسبب را در موضوع دخیل نمی‌دانیم و نمی‌بینیم.

با تشکر و سپاس فراوان
مهردخت از چالوس



خانم فریده از هلند



آه که آن صدرِ سرا، می‌نهد بار، مرا
می‌نکند محرمِ جان، محرمِ اسرار، مرا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۹

شنیدن صدای آه انسان به حضور رسیده، که در واقع این آه گوشزدی است برای انسانی که در اثر مرکز هم‌هویت شده، هنوز به خدا زنده نشده. به دلیل داشتن این مرکز هم‌هویت شده، هنوز محرم یار نشده ایم و یار ما رو از غیرت به خانه خود راه نخواهد داد. محرم اسرار یار شدن و در صدر مجلس نشستن، سوال شکرین یار از انسانی، با مرکز هم‌هویت شده، انسانی که هنوز شاید دلیل آمدن خود به این جهان را کشف نکرده و در دردها و رنجش‌های خود اسیر و گرفتار مانده.

انسانی که هنوز ساعت دیدار یار رو تجربه نکرده و همچنان در رنگها و نقش‌های دنیایی و مادی خود گرفتار مانده، در حالیکه جوی گرم زندگی این لحظه همواره در حال گذره. انسانی که با لباس همانیدگی‌ها، نقش‌ها، افکار و تصویرهای ذهنی خود به خوابی عمیق فرو رفته، و توان محرم اسرار یار شدن را از خود گرفته.

انسان دوبین، که سکونی در لحظه نداره و قربانی اتفاقات گذرا شده. که به جای تسلیم به حکم خداوند و پذیرش و زنده شدن، در ذهن به جستجوی بعث و قیامت میگرده و راه خود را گم کرده.

جمله عالم زین غلط کردند راه
کز عدم ترسند و آن آمد پناه
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

انسانی که اهل خریدن و زنده شدن به یار نیست، محرم اسرار یار شدن را جدی نگرفته و فقط به تماشا و بحث کردن در ذهن مشغوله. تلاشی بیهوده و فرعون وار، چراکه همه چیز در مرکز انسان همانیدگی شده وجود دارد، الا عشق.

دستگه و پیشه تو را، دانش و اندیشه تو را
شیر تو را، پیشه تو را، آهوی تاتار مرا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۹

انسان خواهان محرم اسرار یار شدن، چیزی را از آن خود نمی خواهد و از جهان مادی درخواستی ندارد. همه را لایق من ذهنی می داند و تنها بوی خوش یار و لحظه زنده شدن به یار را برای خود کافی می داند.

بیش مزن دم ز دوی، دو دو مگو چون ثنوی
 اصل سبب را بطلب، بس شد از آثار، مرا
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۹

ای من ذهنی این قدر از ذهن و همانیدگی هات حرف نزن. این قدر با عینک دویی دنبال علت و سبب های بیرونی نگرد. اصل سبب تنها خداست، اوست که تنها مسبب الاسباب است. تنها خواست و اراده اوست که از همانیدگی ها و دردها دوا می سازد. تنها حاکم اوست و هر چه بخواهد همان کند.


حاکم است و یَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ
 او ز عینِ درد انگیزد دوا
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۱۹

با تشکر فریده از هلند 



خانم رقيه از اردبيل



باسلام خدمت آقای شهبازی عزیز و دوستان گنج حضور 

خلاصه غزل شماره ۵۹۲

اگر چرخ وجود من ازین گردش فرو ماند
بگرداند مرا آنکس که گردون را بگرداند

اگر چرخ وجود من (مرکزم) فضای درونم و چهار بُعد من، به خاطر همانیدگی ها و درد های حاصل از آن مثل رنجش و خشم و همچنین باورهای شرطی شده ام، از گردش درست باز بماند، یعنی دور فکرها و مرکز جسمی ام بگردد، با تسلیم و فضاگشایی و مقاومت صفر مرکزم را عدم می کنم، تا خردی که کائنات را اداره می کند، مرا هم اداره کند و هشیاری جسمی ام را به هشیاری حضور تبدیل کند.

اگر این لشکر ما را ز چشم بد شکست افتد
به امر شاه لشکرها از آن بالا فرو آید

لشکر انسانها به خاطر من ذهنی و مرکز همانیده، و انرژی بدی که از من ذهنی ساطع می شود، به شکست افتاده است.

شکست یعنی وصل نشدن به زندگی و ایجاد درد به خود و دیگران و رفتار منافق وار من ذهنی.
اما اگر فضا را باز کنیم و از خداوند طلب کمک کنیم به امر خداوند نیروهای آسمانی در قالب الهامات، خرد، عشق، لطافت و آرامش، شادی بی سبب می رسد. چون زندگی هر لحظه می خواهد هزار جور عنایت و حمایتش را به ما برساند.

اگر باد زمستانی کند باغ مرا ویران
بهار شهریار من ز دی انصاف بستاند

باد زمستانی همین انرژی پژمرده کننده من ذهنی پر از درد است، که باغ جان ما را، چهار بعد مان را خشکانده و شادی و خوشبختی را کمتر کرده است.
اما شهریار من که همان زندگی است، بهاری دارد که به وسیله فضاگشایی و عدم کردن مرکز به صورت هشیارانة لحظه به لحظه به زندگی من می آید، پس این انصاف نیست که با من ذهنی زندگی ام را خراب کرده و به خودم ظلم کنم.

شمار برگ اگر باشد یکی فرعون جباری
کف موسی یکایک را به جای خویش بنشانند

اگر به تعداد برگهای درختان در عالم، انسانهای من ذهنی باشد؛ ما هم مانند عارفان با گشودن فضای درون و آوردن انرژی زنده کننده باد بهاری به فکر و عملمان، هر فرعون (من ذهنی) را سر جایش می نشانیم.
انسانهایی که به حضور زنده اند می توانند نیروی شفا بخش را به جهان بیاورند و پخش کنند، و من های ذهنی را متوجه اشتباهات مخربشان کنند.

مترسان دل مترسان دل ز سختیهای این منزل
 که آب چشمه حیوان بتا هرگز نمیراند

من ذهنی، مرکزمان را پر از همانیدگی و درد کرده و یک پارک ذهنی درست کرده است. ولی ما میخواهیم
 برحسب همانیدگی ها نبینیم و این پارک ذهنی را به هم بریزیم. من ذهنی ما را می ترساند، که اگر
 همانیدگی هایت را بیندازی بدبخت میشوی، و برایت اتفاقات بد می افتد. در حالی که این دید غلط من ذهنی
 است، و یک دید غلط من ذهنی همین پندار کمال است، که بدتر از آن وجود ندارد.

پس ای دل من از سختیهای راه معنوی نترس، فضا را باز کن و خودت را در آغوش زندگی قرار بده، تا آب
 حیات، انرژی زنده کننده و شادی بی سبب چهار بُعد تو را سیراب کند، و تو را به خودش زنده کند؛ اینها همه
 هدایای زندگی هستند.

رَأَيْنَاكُمْ رَأَيْنَاكُمْ وَ أَخْرَجْنَا خَفَايَاكُمْ
فَإِنْ لَمْ تَنْتَهُوا عَنْهَا فَأَيُّانَا وَ أَيَّاكُمْ

شما را دیدیم، شما را دیدیم، و آنچه را که نهان کرده بودید، بیرون آوردیم؛ اگر از آن باز نایستید ماییم و شما. وقتی مرکزمان را عدم کردیم، خداوند ما را دید و آن دریای معرفت و آن درهای خرد که به وسیله همانیدگی‌هایمان پوشانده بودیم را بیرون آورد. ما در فضای گشوده شده خدا را ملاقات می‌کنیم، و در آن فضا هست که با خدا به وحدت می‌رسیم.

وَ اِنْ طُفُّتُمْ حَوَالَيْنَا وَ اَنْتُمْ نُورٌ عَيْنَانَا
فَلَا تَسْتَيَّسُوا مِنَّا فَاِنَّ الْعَيْشَ اَحْيَاكُمْ

"گرداگرد ما طواف کنید در حالی که نور چشم ما یید، از ما نومید مشوید که عیش زنده تان کند."
ما نور چشم خدا هستیم، و باید با نور او ببینیم. گرد او و مرکز عدم طواف کنیم، نه گرد همانیدگی های مرکزمان.
ما نباید از رحمت خدا ناامید بشویم هرچند که من ذهنی ما را از سختیهای راه می ترساند، که این کار شدنی
نیست و تو نمی توانی فضا را باز کنی.

خداوند بی نهایت لطف است و اوست که چشمه شادی بی سبب را باز میکند، ما باید مرتب فضا را باز کنیم، صبر
و شکر کنیم، تا زندگی مان را سامان ببخشد.

شکسته بسته تازیها، برای عشق بازی ها
بگویم هرچه من گویم، شاهی دارم که بستاند

مولانا می گوید: این بیان به وسیله زبان اهمیتی ندارد. این دو بیت را به زبان عربی شکسته بسته گفتم. اما برای عشق بازی با خدا هر طور خودم را بیان کنم من شاهی دارم که قبول میکند. ما هم اگر فضا را باز کنیم، و به جای این که دنبال کمال گرایی برویم و خودمان را ملامت کنیم، هر جور خودمان را بیان کنیم خدا قبول میکند.

چو من خود را نمی یابم سخن را از کجا یابم؟
همان شمعی که داد این را، همو شمعم بگیراند

وقتی من خودم در دردها و فکر هایم گم شده ام و خودم، خودم را پیدا نمیکنم تا هشیاری روی هشیاری قائم بشود و بی نهایت او در من زنده شود، سخن را پیدا نخواهم کرد.
سخن را کسانی پیدا کرده اند، که اول خودشان را به بصورت زندگی شناسایی کرده اند و زندگی به گوش آنها گفته و آنها هم به ما گفته اند.
گل حضور ما را زندگی باز می کند، باید صبر کرده و با من ذهنی شتاب نکنیم.
هر شمعی که ما را همانیده کرده اگر اجازه بدهیم و مقاومت نکنیم، و فضا را باز کنیم او شمع ما را روشن خواهد کرد، و متوجه خواهیم شد که از جنس زندگی هستیم، نه من ذهنی.

با سپاس
رقیه از اردبیل



خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.
برنامه ۸۷۲، غزل ۷۱ و ابیات انتخابی

به نام خداوند عشق

اگر نه عشق شمس الدین بُدی در روز و شب ما را
فراغت ها کجا بودی ز دام و از سبب ما را

در بیت اول این غزل مولانای عزیز، به معانی چند کلید واژه مهم اشاره دارد، که اولین کلید واژه "عشق شمس الدین" می باشد که همان یار مولاناست. و در واقع منظور اصلی زنده شدن مجدد ما به خدائیت درون است. و هوشیارانه مرکز را عدم کردن عشق است. و توانایی فضاگشایی که لحظه به لحظه در وجودمان زندگی تمدید می کند، عشق است، که انرژی بی نهایت خود را به ما تزریق می نماید.

کلید واژه بعدی " فراغت "

که اگر توانایی فضاگشایی با مرکز عدم را خداوند در وجود مان قرار نمی‌داد، که بتوانیم از عقل و خرد زندگی استفاده کنیم بیچاره و درمانده در من ذهنی به سر می‌بردیم و خود را نابود می‌ساختیم؛ و هیچ آسایش و راحتی برایمان در زندگی رقم نمی‌خورد.

و سومین کلید واژه " سیستم سبب سازی من ذهنیست "

که با قانون علت و معلول کار می‌کند و همواره به دنبال یافتن دلیلی برای انجام دادن و بودن در لحظه را دارد، در حالی که زنده شدن به خداوند که بزرگترین مأموریت و کار ما در این جهان است با این سیستم ذهنی نمی‌تواند کار ساز باشد.

و آخرین کلید واژه "دام"

که قرار بود از ازل تا ابد با یک چیز همانیده شویم، و آن هم نیرو و خرد زندگیست.

ولی با انرژی زنده زندگی چیدمان پارکی برایمان درست کردیم و زندگی و هوشیاری را در دام و در تله همانیدگی‌ها انداختیم.

و گره پشت گره برایمان ایجاد کردیم. و کل مسیر زندگیمان تغییر یافت و پیمان شکن عهد الست شدیم. و اراده و خواست خود را بر اراده و خواست خداوند ترجیح دادیم و در برابر اتفاق، شروع به قضاوت و مقاومت کردیم.

و عنایت‌ها و توجه‌های پروردگار را که به ما هستی و نمود زنده شدن بخشیده بود را نادیده انگاشتیم. و روی کشت اولیه خود که همان وفاداری به عهد الست را با کشت ثانویه همانیدگی‌ها پوشاندیم. و از همین لحظه به بعد بی ادبی مان را به درگاه خداوندی آغاز نمودیم.

عنایت های ربانی ز بهر خدمت آن شه
 برویانید و هستی داد از عین ادب، ما را
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۱

و در مقابل خداوند و زندگی با مرکز پر از آلودگی‌ها ادب سطحی و ذهنی را بکار بردیم.
 و خود را با حسادت‌ها و کینه‌توزی و رنجش‌های گذشته از خدمت شاه و زندگی دور ساختیم.
 و رعایت کردن عین ادب الهی را به دست فراموشی سپردیم.
 و بیست و چهار ساعته شروع به حرف زدن نمودیم و اجازه ندادیم که خداوند و زندگی یک کلام حرف بزند.
 و لحظه‌ای ذهن مان را خاموش نگه نداشتیم و همواره از یک فکر به فکر دیگری رفتیم و با زندگی عین بی‌ادبی رفتار کردیم.

چون تو گوشى او زبان نى جنس تو
گوش ها را حق بفرمود انصتوا
-مولوى، مثنوى، دفتر اول، بيت ۱۶۲۲

در حالى كه ما از جنس گوش هستيم و فقط بايد به ندای درونى الهى مان گوش فرا بدهيم، چرا كه زندگى و خداوند به ما گفته است كه: انصتوا، شما ذهنتان را خاموش كنيد و حرف نزنيد تا من از طريق شما سخن بگويم. خاموش كردن ذهن و نپريدن از يك فكر به فكر ديگر بدون قضاوت و مقاومت رعايت عين ادب است.

انصتوا را گوش کن خاموش باش
چون زبان حق نگشتی گوش باش
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶

فرمان انصتوا و گوش باشید الهی را باید شنید، و تا زمانی که به اندازه کافی فضاگشایی نکرده ایم باید ذهن را کاملاً خاموش نگه داریم و با زبان من ذهنی سخن نگوییم.
تا خداوند و زندگی بتواند از زمینه حضور با ما سخن بگوید و گوش دادن بر حسب همانیدگی ها و تفسیر و تعبیر کردن با من ذهنی که ما حرف های خدا را می دانیم، کاملاً بی ادبی است و عین ادب نمی تواند باشد.

نازنینی تو ولی در حد خویش
الله الله پا منه از حد بیش

گر زنی بر نازنین تر از خودت
در تگ هفتم زمین زیر آردت

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۳۰۵ و ۳۳۰۶

درست است که ما امتداد خداوند هستیم، ولی باید حد و حدود خود را رعایت کنیم. و پای مان را از گلیم و ظرفیتمان خارج نسازیم و با قضاوت و مقاومت کردن ها در برابر اراده خداوند قرار نگیریم و از روی من ذهنی سخن نگوییم.

یکی از باشندگانی که بسیار نازنین تر از ماست خود خداوند است، حال چگونه ما با قضاوت و مقاومت کردن‌های خود در مقابل زندگی و خداوند قرار می‌گیریم؟

اگر به اندازه کافی فضا را باز نکنیم و گوش به سخنان من ذهنی خود بدهیم، هر ستیزه و مقاومت ما تبدیل به لایه‌های ضخیمی می‌شود که ما زیر آن باقی می‌مانیم.

و بین ما و زندگی عایق‌های مختلفی را به وجود می‌آورد که تا بتواند ما را در پایین‌ترین لایه‌های همانیدگی‌ها پنهان سازد.

نازنینی را رها کن با شهان نازنین
ناز گازر برنتابد آفتاب راستین

سایه خویشی فنا شو در شعاع آفتاب
چند بینی سایه خود نور او را هم بین

در فکنده خویش غلطی بی خبر همچون ستور
آدمی شو در ریاحین غلط و اندر یاسمین
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۳۸

حس عدم بی‌نیازی و نازنین بودن در مقابل زندگی و خداوند و همچنین در برابر شاهان نازنینی مانند مولانای عزیز را رها کن.

و با رای و نظر من ذهنی ابیات آن را تفسیر مکن، درست مانند رخت شویی که رخت‌ها را می‌شوید و روی طناب پهن می‌کند. و آفتاب هم با حکم خورشید عالم تاب شروع به تابیدن می‌کند و گوش به حرف‌گازر نمی‌دهد که چه موقع بتابد.

و همین‌طور مولانای عزیز ناز ما را نمی‌کشد که اشعارش مورد قبول ما واقع می‌شود یا نه؟ او به سرودن اشعار خود ادامه می‌دهد.

حال ای انسان بدان که:

با مقاومت کردن های بی مورد برای خود سایه بوجود می آوری.
و خود سایه خودت می باشی و با خودت دشمنی آغاز می کنی و من ذهنی را درست.
مرکزت را عدم کن تا سایه ات را نبینی و بتوانی شعاع آفتاب که همان سایه خداوند می باشد را نظاره گر باشی.
و مانند حیوانات که در کثافات خود می غلتند تو در همانیدگی هایت دست و پا میزنی.
انسان شو و مانند آنها در گل ها و سبزه های خوشبو غلت بزن و بگذار که فضای باز با مرکز عدم انعکاسش نیک باشد، و نیک خلق کند.

صورتگر نقاشم هر لحظه بتی سازم
و آنکه همه بت ها را در پیش تو بگدازم
-مولوی، دیوان شمس، غزل، ۱۴۶۲

پس در نتیجه من:

به عنوان فضای گشوده شده صورتگر نقاش ماهر و خلاق هستم، که هر لحظه چیزهای جدیدی را
خلق می کنم، و با آن همانیده نمی شوم و از مرکز دور و در تابش نور و خرد الهی آن را می اندازم تا
از بین برود.

بگیرم ادب را ببندم دو لب را
که تا راز گوید لب دلگشایش
-مولوی، دیوان شمس، غزل، ۱۲۸۹

در حالی که خداوند و زندگی چیزی نیست که از بالا یا از بیرون بر ما نازل شود، بلکه نوری است که از طریق فضای عدم از درون کشف می‌شود و هویدا.
و این روشنایی و نور فقط با مراقبه در لحظه و سکوت و گرفتن ادب می‌تواند کشف گردد.

عجب بختی که رو بنمود ناگاهان، هزاران شکر
ز معشوق لطیف اوصاف خوب بوالعجب ما را
-مولوی، دیوان شمس، غزل، ۷۱

خدایا:

هزاران بار شکر و سپاس که چه بخت و اقبالی به ما رو نمود، که ما با فضاگشایی لطف و زیبایی معشوق را در درون و بیرونمان مشاهده می‌کنیم.

و اگر به تو زنده شویم یک باشنده بوالعجبی می‌شویم، که هم بسیار زیباست و هم بی نهایت فضا گشا. و در پایان، وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.


ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است
چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید، خیلی ممنون، خدانگهدار شما.
-زهرا سلامتی، از زاهدان.



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com

